

شهادت

سرفراشته : فریب پرو جردان ، مرتبه ، ۱۳۵۲ -
شعوان و نام پدیدآور : فرزانه های آر زندگی سردار سربید شهید محمد جواد مهدیان پور / تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی / تصویر طرح اداره هنری ، استاد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی ؛ گردآوری و بازنویس مرتبه فریب پرو جردان ، ویراستار سید محمد آریزاد.

مشخصات نشر : شهید نشار ایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری : ۶۰ ص.

فروست : ایثارنامه مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی ؛ ج ۱ ، ص ۵۴ .
شابک : 978-622-6608-41-1

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : مهدی پور محمد جواد ، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۹ .

موضوع : Mohamad Javad Mahdianpour

موضوع : شهیدان -- ایران -- سرگذشته

موضوع : Martyrs -- Iran -- Biography

موضوع : شهیدان -- ایران -- خراسان رضوی -- یارمانندگان -- خاطرات

موضوع : Martyrs -- Iran -- Khorasan Razvi -- Survival -- Diaries

موضوع : سرداران -- ایران

موضوع : Generals -- Iran

شابک افزوده : آریزاد ، سید محمد ، ۱۳۴۱ - ، ویراستار

شابک افزوده : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی ، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

شابک افزوده : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی ، اداره هنری ، استاد و انتشارات

شابک افزوده : ایثارنامه مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی ؛ ج ۱ ، ص ۵۴ .

رده بندی کنگره : ۱۳۹۸ ، ج ۵۴ ، الف ۸۰۸

رده بندی دیویی : ۹۵۵ / ۸۲۲ / ۵۵۵

شابک کتابخانه ملی : ۵۶۳۳۷۵۵



عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِمَامُ الرِّضَا





عنوان کتاب: فرازهایی از زندگی سردار سرتیپ شهید محمدجواد مهدیان پور
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری و بازنویسی: مرضیه ظریف بروجردیان

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دینانی

همراهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانیور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۴۱-۱

قیمت: ۵۰۰/۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید
 و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، كه يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها كه خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند كه پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است كه به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (أَشْرَفُ الْمَوْتِ شریفترین و بالاترین نوع مردن است)

قَتْلُ الشَّهَادَةِ) و علی ع آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ الْمَوْتِ اَلْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن

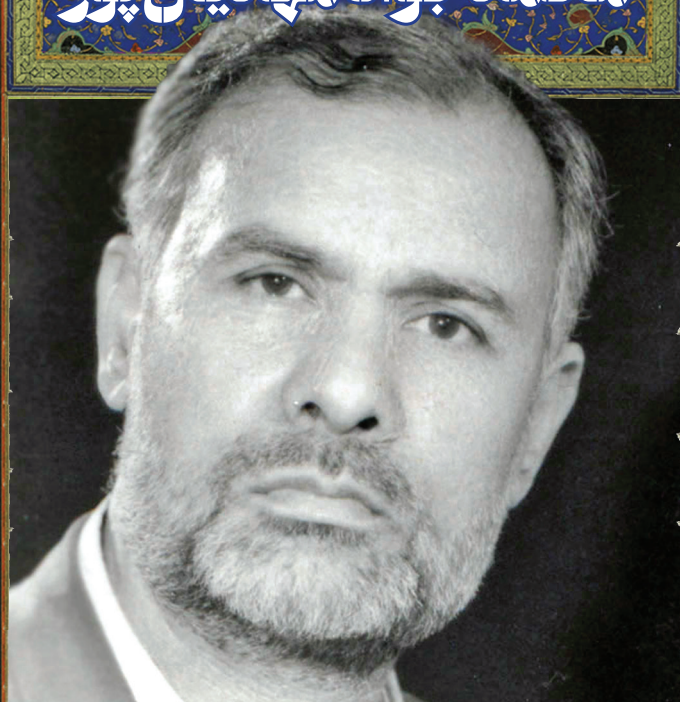
احتیاج داریم.» (امام خامنه ای رحمته الله علیه ۱۳۹۴/۷/۵)
 (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

محمد جواد مهدیان پور



تاریخ تولد: ۱۳۳۰/۱۰/۳۰ محل تولد: نیشابور تاریخ شهادت: ۱۳۷۹/۳/۳

محل شهادت: جاده کاشمر- سبزوار گلزار: نیشابور- بهشت فضل

آخرین سمت: جانشین قرارگاه ثامن الائمه علیه السلام خراسان

سی‌ام دی ۱۳۳۰، در شهرستان نیشابور چشم به جهان گشود. پدرش مرادعلی و مادرش رقیه نام داشت. تا پایان دوره متوسطه درس خواند و دیپلم گرفت.

قبل از انقلاب، به سربازی اعزام شد و حضورش در گارد ویژه، زمینه‌ی شناخت بیشتر او از دستگاه طاغوتی ستم‌شاهی را فراهم ساخت و باعث شد تا نظم و انضباط را بیش از پیش در برنامه و زندگی خویش پیاده کند. او در این باره می‌گوید: «با این‌که هیچ دل‌خوشی از گارد طاغوتی نداشتم، ولی از نظم و مقررات حاکم بر آن، درس‌های زیادی گرفتم.»

همین آگاهی، نقطه‌ی عطفی برای شروع مبارزات پنهان و آشکارش با رژیم استبدادی شاه شد. با اوج‌گیری مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی به‌صفت مبارزان پیوست و نقش قابل‌توجهی در مبارزه و همراه ساختن جوانان با انقلاب اسلامی ایفا کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان اولین مسؤول شهربانی نیشابور مشغول به فعالیت شد. با تشکیل سپاه پاسداران، به عضویت این نهاد انقلابی درآمد.

با آغاز تحرکات ضدانقلاب در ماه‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برای فرونشاندن فتنه‌ی ضدانقلاب، راهی جبهه کردستان شد و در کنار دیگر رزمندگان و فرماندهان رشید خراسانی به جهاد پرداخت.

شروع تهاجم دشمن بعثی به میهن اسلامی، برای محمدجواد و دیگر جوانان مدافع دین و میهن سرآغاز فصلی نوین بود.

مهدیان پور با کوله‌باری از تجربه‌ی مبارزات

انقلابی، به‌عنوان فرماندهی یکی از گردان‌های نیروهای ستاد خراسان به اهواز اعزام شد.

در زمان صدور فرمان امام عَلَيْهِ السَّلَام بر تشکیل ارتش بیست میلیونی، جزو پایه‌گذاران بسیج نیشابور شد و با تلاشی گسترده، منطقه‌ای در باغ‌رود نیشابور برای آموزش بسیجیان در اختیار گرفت، جایی که بعدها به پادگان آموزش نظامی با نام «شهید هاشمی نژاد» تبدیل شد.

سپس به‌طور هم‌زمان، فرماندهی دو پادگان آموزشی امام‌رضا عَلَيْهِ السَّلَام و شهید هاشمی‌نژاد را بر عهده گرفت.

در طول این مدت دائماً به جبهه‌های جنگ می‌رفت و در عملیات‌های مختلف شرکت می‌نمود. در عملیات چزابه، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، به‌عنوان فرماندهی ستاد و در عملیات‌های رمضان، مسلم ابن عقیل، محرم، والفجر مقدماتی، والفجر ۳، والفجر ۸، کربلای چهارم، کربلای پنجم و کربلای ده به‌عنوان جانشین تیپ جوادالائمه عَلَيْهِ السَّلَام شرکت کرد.

هم‌چنین این شهید بزرگوار مدتی به‌عنوان
جانشین فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا علیه‌السلام خدمت کرد
و اواخر سال ۱۳۶۶ به‌عنوان فرماندهی لشکر ۲۱
امام رضا علیه‌السلام منصوب شد، مسؤولیتی که تا ۶ سال
پس از پایان جنگ ادامه یافت. وی، در سال ۱۳۶۸
دوره‌ی فرماندهی و ستاد (دافوس) را گذراند.

فرماندهی قرارگاه پشتیبانی نیروی زمینی سپاه،
فرماندهی دژبان کل (۱۳۷۳) و جانشینی قرارگاه
ثامن‌الائمه علیه‌السلام از دیگر مسؤولیت‌هایی است که
این فرماندهی شهید خراسانی عهده‌دار گردید.

سال ۱۳۷۵ به خاطر بروز بیش از حد آثار جراحی
شیمیایی و جراحی‌های دیگر که یادگار دوران
جنگ بود، مجبور به بازنشستگی زود هنگام
می‌شود، اما او که مرغ روحش به محیط معنوی
سپاه خو گرفته بود، جو بیرون را بر نمی‌تابد و سال
۱۳۷۷ به فراخوانی مجددش برای خدمت در سپاه
لیک می‌گوید و سختی‌های ناشی از آن را به جان
می‌خرد.

ایشان سرانجام، سوم خرداد ۱۳۷۹ با سمت
جانشین فرمانده قرارگاه ثامن الائمه علیه السلام حین انجام
مأموریت در مسیر کاشمر به سبزوار دعوت حق را
لیک می گوید.

از این شهید بزرگوار ۴ پسر و ۲ دختر به یادگار مانده
است.



سال ۶۶ برای اولین مرتبه عوارض جراحات شیمیایی جنگ در جسم او ظاهر گردید. بدنش عرق زیادی کرده بود و از شدت سرما و عوارض شیمیایی به خود می‌لرزید.

ماه‌ها و سال‌ها بعد، از او خواستیم برای درمان به خارج از کشور برود، اما او قبول نمی‌کرد و مدام می‌گفت: باید با این دردها بمیرم و به آرزویم برسم. آرزویم رسیدن به برادران شهیدی است که سال‌ها از آن‌ها دور بوده‌ام.

او هم‌چنان با جسم بیمارش برای همکاری نزدیک، پروژه‌ای در صحن جامع رضوی پروژه‌ای را قبول کرده بود و هر روز به حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام برود، او عاشق امام رضا علیه السلام بود.

صدیقه ردایی، همسر شهید

ظهر در مسجد پادگان، سردار مهدیان پور را دیدم و کنار او نشستم. بعد از نماز، با من خیلی گرم و صمیمی احوالپرسی کرد. پرسید: چه خبر؟

گفتم: برای یکی از رفقا مشکلی مالی پیش آمده و اگر شما هم در جریانش باشید، بد نیست.

موضوع را گفتم. دفترچه یادداشتش را درآورد و نامه‌ای به طرح و برنامه نوشت؛ لطفاً از بودجه‌ی فرماندهی، مبلغ ۱۵۰ هزار تومان به صورت وام در اختیار برادر... قرار دهید.

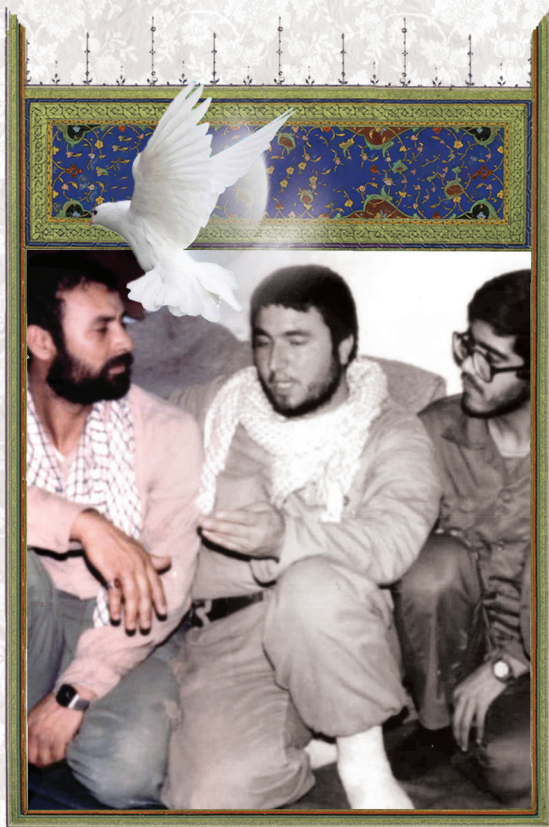
بعداً با صندوق هماهنگ کنید که این پول را در اسرع وقت به شما مسترد کنند و ایشان قسط‌هایش را به صندوق بدهد.

وقتی آن بنده خدا نامه را دید، گل از گلش شکفت که فردا حتماً مشکلش حل خواهد شد.

وقتی فردا صبح به پادگان آمدم، آن دوستم را عبوس و ناراحت جلوی محل کار دیدم. گفتم: باز چی شده است؟

گفت: اعلام کردند باید چند روز صبر کنید، ما نمی‌توانیم همه‌ی این مبلغ را یک جا به شما بدهیم. معطل نکردم و سریع پیش سردار رفتم. جلسه داشت. آجودانش گفت: باید بروید و بعد از جلسه بیایید. گفتم: من فقط می‌خواهم یک جمله به ایشان بگویم و بروم. گفت: جلسه این جلسه خیلی مهم است، کسی اجازه ندارد به داخل برود. یک یادداشت نوشتم و خواهش کردم خودش پیش سردار برود و آن را او بدهد.

طولی نکشید که دیدم خود سردار با چهره‌ای گرفته و ناراحت از جلسه بیرون آمد و و طرف ساختمان طرح و برنامه به راه افتاد.



او از وقتی که فرماندهی دژبان کل سپاه شد، یک تغییر و دگرگونی همه جانبه در امور معنوی و نظامی به وجود آورد و تا جایی پیش رفت که این دگرگونی به امور زندان و زندانیان نیز سرایت کرد. با رفتار و کردارش، عملاً دست به یک سری آموزش‌های معنوی و انسان‌ساز زد که صد درصد بر روحیه‌ی زندانیان صد درصد اثر گذار بود.

زندانیان آن‌جا از نیروهای وظیفه و یا از نیروهای کادر بودند. سردار همیشه آن‌ها را با لفظ نیرو خطاب می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: شما از نظر ما متهم نیستید، ما با شما در کمال احترام رفتار می‌کنیم و هیچ‌کس حق اهانت به شما را ندارد. او برخورد‌های غیرانسانی و اسلامی را رد می‌کرد.

سیدحسین رزقی، هم‌رزم شهید

یکی از راننده‌های نظامی، در پی تصادفی باعث کشته و مجروح شدن چند نفر شده بود. او در نهایت، محکوم به پرداخت بیست میلیون تومان دیه شد! خودش یقین داشت که هرگز چنین پولی را به دست نخواهد آورد و تا آخر عمر باید در زندان باشد.

مهدیان پور می‌دانست او در جنگ و بعد از آن از هیچ تلاشی فروگذار نبود، پاسداری که خدمات او در جنگ بی‌نظیر بود؛ تصمیم گرفت هر طور شده، پول دیه او را فراهم کند. حدود چهار سال با همکاری، کمک و همدلی مؤسسات خیریه و بعضی از مسؤولین ارشد سپاه، تمام آن بیست میلیون تومان را تهیه کرد. در این مدت بارها شرایطی پیش می‌آمد که آن زندانی ناامید می‌شد، ولی سردار تا زمان آزادی او دست از تلاش برنداشت. او در انجام کارهای خیر همیشه پیش قدم بود و خدا را در نظرمی گرفت.

سید حسین رزقی، هم‌رزم شهید



پروژه روی هم رفته سه فاز داشت و از یک فکر اقتصادی درست نشأت گرفته بود. مهدیان پور، به خاطر این که زندان دژبان مرکز از لحاظ جا و امکانات، شرایط مناسبی نداشت، خودش مسؤولیت قبول کرد و وارد کار شد.

او معتقد بود که ما نمی‌خواهیم زندانی را محور کنیم، بلکه می‌خواهیم برای آن‌ها یک محیط مذهبی، دینی و تربیتی فراهم کنیم.

بعد از مدتی تحقیق و مشورت، طرح ساخت یک زندان مجهز را داد. آن طرح به قدری عظیم و گسترده بود که عملی شدنش نیاز به هزینه‌ی

بالایی داشت، او با نفوذی و ارتباطی که در میان مدیران و مسؤولین رده‌ی بالا داشت توانست هدفش را عملی کرده و موفق شود.

بعضی از خصوصیات و ویژگی‌های این طرح، به‌طور خلاصه به این شرح بود:

- احداث چند آسایشگاه با تخت و امکانات دیگر، به‌جای سلول و بند؛ این آسایشگاه‌ها دارای درهای معمولی و از جنس مفتول آهنی نبودند.

- گذاشتن تلویزیون و ویدیو در هر آسایشگاه برای پخش فیلم‌ها و سخنرانی‌های مذهبی و آموزشی.

- احداث نمازخانه‌ای جدا از آسایشگاه‌ها که زندانی در طول شبانه‌روز، امکان راز و نیاز داشته باشد.

- احداث یک باب حمام که در طول ۲۴ ساعت بشود از آن استفاده کرد.

- دادن این امکان کم‌سابقه به زندانیان که

بتوانند در حضور مأمور به راحتی با خانواده‌هایشان تماس تلفنی داشته باشند، این مورد به آن‌ها خیلی کمک می‌کرد و حتی باعث می‌شد با پی‌گیری‌هایی که داشتند، در روز دادگاهشان تبرئه شوند و یا رضایت شاکی را بگیرند.

● احداث یک سری فضاهای ورزشی.

● اختصاص دادن یک شیفت در واحد بهداری برای مداوای زندانیان که در صورت لزوم، بدون هیچ مشکلی به بیمارستان و مراکز دیگر اعزام شوند.

سردار زمینه‌ی ملاقات حضوری متاهلین را نیز فراهم کرد و اتاق‌هایی را در نظر گرفت که حالت مخفی داشت و این از برنامه‌های سازنده‌ی مهدیان پور در آن سال‌ها بود.

وقتی فاز اول طرح تمام شد و به بهره‌برداری رسید، در کنار تمام آن امتیازات، نظم و مقررات شدیدی در آن جا حاکم کرد تا احیاناً اگر کسی خواست بی‌ظرفیتی کند و سوءاستفاده نماید، مجال برای

این کار پیدا نکند.

هنوز ساختن فاز دو و سه آن طرح شروع نشده بود که سردار مهدیان پور، به خاطر حاد شدن جراحات‌های جنگ و دردهای ناشی از آن، مجبور به استعفا شد.



بارها از او خواسته بودم به همان جایی که تعلق داشت برگردد. تا این که یک شب خواب دیدم، لباس سبز سپاه بر تن دارد در حال غرق شدن و فرورفتن در باتلاقی بودم. او دست من را گرفت و از آن جا بیرون کشید. داد می‌زدم و تمام حنجره‌ام از شدت فریادهایم درد داشت.

صبح بعد از بیدار شدن با آرامش عجیبی کنارش نشستم و از او خواستم تا به حرف‌هایم گوش بدهد. نگاهی به من کرد، درست بعد از تمام شدن حرف‌هایم، در سکوت لبخند رضایتمندی زد. آخر همان هفته به عنوان جانشین فرماندهی لشکر ۵ نصر انتخاب می‌شود.

صدیقه ردائی، همسر شهید

اسفندماه سال ۱۳۷۸ اسم من و خودش را برای سفر به عتبات عالیات نوشت. من به دو دلیل با این سفر موافق نبودم؛ اول این که شرایط جسمانی او مناسب نبود و دردهای شدیدی از بقایای مجروحیت های دوران جنگ می کشید. دوم: بهتر می دانستم مخارج آن سفر را صرف امور بچه ها بکنیم که حالا به سن ازدواج رسیده بودند.

مصّرانه می خواستم که آن سفر معنوی را به وقت دیگری موکول کند. اما او به خاطر عشق بالایش به حضرات ائمه علیهم السلام و توکل زیادش به حق تعالی، برای رفتن مصمم بود. اصرار ایشان و انکار من فایده ای نداشت، ایشان توجهی به حرف های من

نداشت و از طرفی هم می‌گفت: مطمئن نیستم خیلی زنده بمانم پس این سفر را از دست نخواهم داد.

تا اواخر فروردین ۷۹ دو یا سه بار قصد رفتن کردیم اما تا لحظه آخر باز هم عازم نشدیم. به هر طریقی مانعی به وجود می‌آمد. گفتم: بین نمی‌توانیم برویم، حتماً حکمتی دارد. اما ایشان با طمأنینه می‌گفت: من احساس می‌کنم از طرف آقا اباعبدالله علیه السلام دعوت شدم. هرگز به این دعوت جواب رد نمی‌دهم.

پس از مدتی صدام حکم لغو اجازه ورود به زوار ایرانی را داده بود و من هر لحظه ناامیدتر می‌شدم. بالاخره روز موعود فرارسید و ما عازم کربلای معلا و عتبات عالیات شدیم.

شب آخر اقامت‌مان در سفر کربلا، توفیقی شد تا برای بار چندم به زیارت حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شویم. طبق روال، باید رأس ساعت نه، به محل اقامت خود همراه مأموران برمی‌گشتیم. آن‌ها سه نفر بودند که یک نفر شیعه اهل نماز و زیارت و فردی معتقد بود. او در نهانی خیلی به ایرانی‌ها ابراز ارادت می‌کرد. دیگری یکی از اسرای آزاد شده بود که او هم در طول اسارتش، تحت تأثیر رفتار ایرانی‌ها قرار گرفته بود و ارادت می‌ورزید؛ اما نفر سوم یک بعثی بود.

محمد جواد با زرنگی و استادی تمام، هر سه نفرشان را راضی کرد تا اجازه بدهند اعضای گروه

ما به مدت یک ساعت و نیم در حرم مطهر بیشتر بمانند. او در واقع این درخواست را به خاطر حال و هوای خاص خودش کرد. او حتی یک لحظه بیشتر ماندن در حرم غنیمت را هم می دانست.

آن شب همه‌ی همراهان ما شاهد بودند که او در محلّ «قتلگاه»- که معروف است دعا در آن جا مستجاب می‌شود- دو رکعت نماز خواند. بعد از نماز هم، یک سجده‌ی طولانی به جا آورد. کاملاً از خود بی خود شده بود و بی‌مهابا گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. بعد از این راز و نیاز طولانی، حال و هوای عجیبی پیدا کرد. حال و هوایی که تا آخرین دقایق عمرش همراهش بود. او بعداً درباره‌ی آن لحظه‌های ملکوتی گفته بود: «من آن جا به سرمنشأ وصل شده بودم، آقا من رو پذیرفتند، یقین دارم مدّت زیادی از عمرم باقی نمانده است و مدت زیادی میهمان این دنیا نیستم.

چند روز قبل از شهادتش، بر سر مزار برادر و هم‌زمان شهید دیگرش در بهشت شهدای نیشابور

رفت. خودش به من می‌گفت: «آن جا دو بار ندایی را شنیده که او را دعوت به آمدن می‌کرده است.» سال‌ها پیش خواب دیده بود که کنار قبر برادر شهیدش، قبر دیگری است که روی آن به وضوح نوشته شده: «شهید محمد جواد مهدیان پور.» به همین خاطر هم آن قبر را برای خودش خرید و هیچ وقت اجازه نداد کسی را در آن دفن کنند.

صبح سومین روز از خرداد ۱۳۷۹ دعوت الهی را لبتیک گفت و دو - سه روز بعد، در همان قبر به خاک سپرده شد.

صدیقه ردائی، همسر شهید

خودش خواست که مفاتیحش را بعد از زیارت داخل نایلون پلاستیکی مشکی بگذارد و به مأمور عراقی بدهد. مأمور عراقی خوشحال و به شدت احساساتی شده بود و در کمال ناباوری مهدیان پور را دعا می کرد. هنوز باورش نمی شد که یک ایرانی در آن بجنوبه‌ی وضعیت نابسامان رابطه‌ی ایران و عراق، هدیه‌ای به او بدهد. البته یکی از مشترکات آن‌ها با زائران ایرانی در عراق همان ادعیه و قرآن بود و تأثیری که ایرانی‌ها با رفتار مناسب بر روی آن‌ها حتی بعثی‌ها داشتند.

این رفتارهای زیرکانه و ملاحظت‌آمیز مهدیان پور آن‌ها را به وجد می آورد و در نهایت ادب با آقای مهدیان پور و همراهان ما رفتار می کردند.

صدیقه ردائی، همسر شهید



در یکی از عملیات‌ها، وقتی نیروها حالت پدافندی به خود می‌گیرند، مهدیان پور نیمه‌های شب برای سرکشی از خط مقدم می‌رود. همین‌طور که از نگهبان‌ها خبر می‌گرفت و احوالشان را می‌پرسید، متوجه می‌شود یک قسمت از خط هیچ نگهبانی ندارد. بعد از کلی بررسی می‌فهمد دو یا سه نگهبان آن محدوده رفته‌اند در یک سنگ خوابیده‌اند.

معمولاً بعد از هر عملیاتی دشمن سعی می‌کند به شکل‌های مختلف زهر خودش را بریزد و انتقام بگیرد. اگر نیروهای گشتی و شناسایی دشمن به چنین موقعیتی برخورد می‌کرد، قطعاً خطرناک می‌شد.

مهدیان پور به سراغ نگهبان‌ها می‌رود و بیدارشان می‌کند و با آن‌ها برخورد می‌کند و می‌گوید: می‌دانید چند رزمنده الآن به امید شما هستید؟ با امید و اتکای به شما، که خط را نگه داشتید. در صورتی که شما در حال استراحت هستید؟ یکی از آن‌ها خواب‌آلود می‌گوید: مگر چه شده است؟

مهدیان پور با آرامش به ایشان می‌گوید: منظورم این است که یک نیروی متعهد و انقلابی هنگام نگهبانی نمی‌خواهد. وظیفه‌اش را می‌شناسد. یکی دیگر از آن‌ها می‌گوید: ما تازه عملیات کرده‌ایم و خسته‌ایم. واقعاً توان نداریم. مهدیان پور خودش به آن‌ها پیشنهاد می‌دهد که من حاضرم ساعتی را به جای شما نگهبانی بدهم، آن‌ها هم خوشحال می‌شوند و از این روحیه‌ی مهدیان پور متعجب می‌شوند.

وقتی نیروی پاس‌بخش برای بازرسی می‌آید، چشمش به مهدیان پور افتاده که کلاه آهنی به سر و اسلحه در دست نگهبانی می‌دهد، مات و

مبهوت شده و در جا خشکش می‌زند، حیرت‌زده می‌پرسد حاج‌آقا شما این‌جا چکار می‌کنید؟! نگهبان‌ها کجا هستند؟

مهدیان پور هم با طرح موضوع، عصبانیت فرماندهی دسته را خاموش کرده و ترک پست آن‌ها و علت نگهبانی خودش را نوعی کمک اعلام کرده و در همین حین یکی از نگهبانان بیدار و صدای آن‌ها را شنیده و از سنگ بیرون آمده و می‌پرسد: مگر ایشان کی هستند؟ وقتی پاسخ پاس‌بخش را می‌شنود، جاخورده و با عذرخواهی و شرمندگی سرش را پایین انداخته و از این‌که ساعت‌ها فرماندهی لشکر به جایشان نگهبانی داده در فکر فرو می‌رود...

زیر آسمان پرستاره

من جزو اولین نفراتی بودم که به صحنه‌ی سانحه رسیدم. پزشکی قانونی، کیف و بعضی وسایل او را تحویل من دادند تا به خانواده‌اش بدهم. یک تلفن همراه هم بین وسایل بود. آن را برداشتم تا احیاناً اگر کسی زنگ زد، بدون جواب نماند. اتفاقاً بعضی‌ها تماس‌هایی هم داشتند. هر بار که سراغ مهدیان پور را می‌گرفتند، به‌نوعی نمی‌گذاشتم بفهمند چه اتفاقی افتاده است.

آخر شب گوشی موبایل را خاموش کردم و خوابیدم. نیمه‌های شب با صدای زنگ آن از خواب پریدم. گیج شدم و فکر کردم شاید آن را خاموش نکرده‌ام، اما با کمی دقت فهمیدم که دارم

اشتباه می‌کنم. برام سؤال شد که پس چرا زنگ می‌زند، آن‌هم این موقع شب که ساعت حدود سه است؟ به هر حال تلفن را خاموشش کردم و دوباره خوابیدم.

بعداً که با خانواده‌شان صحبت کردم، می‌گفتند: تلفن همراهش را طوری تنظیم کرده بود که هر شب ساعت یک ربع به سه زنگ بزند تا او را برای خواندن نماز شب بیدار کند. آن شب این اتفاق تکرار شده بود.



گزیده‌هایی از سخنان شهید مطهری — دیان پور به مناسبت روز پاسدار:

... امام حسین علیه السلام آن بزرگ پاسدار اسلام است و ما پاسداران انقلاب اسلامی مفتخریم که این روز میمون و مبارك را به نام خودمان و نام ما بر این روز مبارك است.

افتخار داریم که سرباز آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام هستیم ان شاء الله، و روز ولادت آن بزرگوار را روز آغازین زندگی خود نهادیم، چراکه از او نشأت گرفته‌ایم و ان شاء الله رهرو راه آن عزیز و بزرگوار خواهیم بود.

من قبل از این که خدمت شما عزیزان برسم فکر می‌کردم که امروز را که توفیق پیدا کردم خدمت شما هستم چه عرض و بیانی را خدمت شما امت

حزب الله و شما نمازگزاران عزیز داشته باشم، آن چه که فکر کردم، دیدم مباحث اساسی، علمی و مذهبی را که لازمی هر سخن و هر مطلب در مجامع عمومی است عزیزان و بزرگواران روحانی همیشه در مجامع و مجالس خدمت شما عزیزان می فرمایند و آن ها به حق شایسته ی بیان این معانی هستند و بهتر است امروز که من توفیق دارم در خدمت شما هستم گذری بر خاطرات گذشته و وظایف امروزمان داشته باشیم و آن چیزی که بر ما می گذرد آن را نگاه کنیم و آن را ببینیم.

امیدوارم خداوند تبارک و تعالی توفیق این معنا را به من عنایت فرماید و امروز و این ساعت گران قدر که در خدمت شما هستم، کلامی را در کام من قرار بدهد که اولاً خودم، ثانیاً شما عزیزان از آن بهره مند بشوید. چیزی را که بنا دارم به عرض شما برسانم مروری بر گذشته است و وظایف حال و آینده ی ما...

برای حسن ختام مجلس، من افتخار حرمت

نیشابور را کہ "حدیث سلسلہ الذهب" است بیان می‌کنم و در مجموع عرایضم ان شاء اللہ بتوانم از این معنا بهره ببرم.

ما مردم نیشابور افتخار داریم کہ از دولب گھربار ثامن الحجج علیہ السلام حدیث شریف سلسلہ الذهب را بشنویم و قدوم مبارک آن حضرت و کلام آن حضرت این مرزوبوم و این خاک را مزین بکند و بابرکت و پربرکت.

امام علی ابن موسی الرضا علیہ السلام زمانی کہ بہ نیشابور تشریف آوردند و علما و بزرگان سؤال کردند راهنمایی خواستند از حضرت، حضرت حدیث شریف را قرائت فرمودند: «كَلِمَةٌ إِلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَ لِإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۱

مستحضری حدیث سلسلہ الذهب حدیثی است کہ سلسلہ و دنبالہ او و سیری کہ طی کرده تا بیان شدہ، سلسلہ طلایی و محکمی را بہ دنبال

۱ - حدیث منقول از امام رضا علیہ السلام معروف بہ سلسلہ الذهب

دارد. حدیثی است که از مولی‌الموحدین علی ابن ابیطالب علیه السلام نسل به نسل و پشت به پشت به ما رسیده و ما نیشابوری‌ها توفیق داریم که این حدیث شریف را از دلب گهربار آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیده‌ایم.

این معنا را عرض کردم حدیث شریف را ان شاء الله در پایان عرایضم بتوانم با جمع‌بندی عرایضم به نتیجه‌ای از این حدیث شریف دست پیدا کنم، اما برای رسیدن به يك معنا و مطلوبی از آنچه که داریم، لازم دیدم به گذشته برگردیم.

دوازده سیزده سال پیش، و مروری را داشته باشیم ببینیم در گذشته بر ما چه گذشته و امروز چه تکلیفی بر ماست؟

مستحضرید سیزده سال پیش در چنین روزهایی خداوند تبارک و تعالی نعمتی بر ما ارزانی داشت و به ما پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ تحقق یافت و ما مفتخر شدیم به زندگی در نظام اسلامی و در مجمعی از اسلام.

چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی را اگر مرور کنیم می‌بینیم شکل پیروزی و چگونگی آن از بدو شروع از سال‌های گذشته از سال ۴۲ که امام راحل‌مان مبارزه‌ی علنی‌شان را شروع کردند، این سلسله‌وار ادامه داشته تا سال ۵۷ که به نقطه‌ی اوج خود و بالاخره به پیروزی رسید.

ما در سال‌های گذشته خصوصاً سال ۵۶ و ۵۷ علل پیروزی را وقتی نگاه می‌کنیم در تقوا پرهیزکاری و در ایثار و گذشت و خداپرستی و خداجویی و پیروی از رهبری و ولایت و امامت به این معنا دست پیدا می‌کنیم.

ما نگاه می‌کنیم علل پیروزی را عرض کردیم در اتحاد، در مسلمان بودن، در ایثار و گذشت و جان‌فشانی می‌بینیم. همه‌ی این عوامل باعث می‌شود ما در ۲۲ بهمن به رهبری قائد عظیم‌الشان امام، مؤفق می‌شویم در پرتو امامت و ولایت انقلاب را به پیروزی برسانیم و این افتخار بزرگ را نصیب خودمان و امت اسلامی بکنیم.

آیا بعد از پیروزی انقلاب بعد از محقق شدن انقلاب اسلامی، آیا مأموریت ما پایان گرفت؟ آیا برای پیروز شدن همین معنا کافی بود و تمام شد؟ مأموریت ما یا این پیروزی، مقدمه‌ی یک مأموریت جدی‌تر و قوی‌تر و محکم‌تر بود.

قطعاً چنین است. پیروزی ما باعث این پیروزی انقلاب اسلامی به این معنا نبود که مأموریت ما پایان یافته و ما کاری نداشته باشیم چراکه برای حفظ انقلاب و این پیروزی باید تلاش‌های جدی را به انجام برسانیم.

مستحضرید که دشمن‌های فراوانی را قبل و بعد از انقلاب داشته‌ایم و اصلاً اساس مبارزه ما به خاطر داشتن دشمنانی سرسخت و جدی علیه نظام اسلامی و اسلام عزیز بوده.

برای روشن‌تر شدن مطلب، يك مقدار برمی‌گردیم به آن‌چه در دنیا می‌گذرد و چرا مأموریت و مسؤولیت ما بعد از پیروزی انقلاب جدی‌تر و خطرناک‌تر و قابل توجه‌تر شد؟



این که عرض می‌کنم "ما"، هدفم مجموعه امت اسلامی است.

ما به معنای ما پاسداران را عرض نمی‌کنم ما پاسداران انقلاب اسلامی وظیفه‌ای مضاعف بر وظیفه همه امت داریم اما آنچه که عرض می‌کنم ما به معنای همه امت اسلامی يك مرور بکنیم، چرا ما بایستی از انقلاب دفاع کنیم علی‌رغم این که انقلاب پیروز شده و ما موفق شده‌ایم؟ ما که در این موفقیت دشمن را به زمین زدیم و نابود کردیم و او را از قدرت پایین کشیدیم و نابود شده دیگر چرا؟ ما بایستی این معنا را ببینیم که آیا دشمن ما شاه و ایادی‌اش به تنهایی بود یا دشمنان ما شاه نبودند؟ ما شاه را نابود کردیم، توطئه‌های استکبار را که با حمایت شاه به انجام می‌رسید به نابودی کشاندیم، انقلاب اسلامی محقق شد، پیروز شدیم، اما همه‌ی دشمن ما نابود نشد. دشمن ما کیست و چرا این دشمنی را علیه ما آغاز کرده؟

دشمن ما استکبار جهانی است که از صدر اسلام

همچنان بوده.

يك تجسمی از امروز را برای شما عرض خواهیم کرد، دیگر بر نمی‌گردم به گذشته‌ی دور، دشمن ما استکبار جهانی است، چرا؟

استکبار جهانی بعد از این‌که مسلط شد و خودش را به‌عنوان ابرقدرت در دنیا دید، برای حفظ ابرقدرتی خودش شروع کرد به بعضی مطالعات. آمد دنیا را به‌وسیله متخصصین و دانشمندان خودش از نظر سیاسی و نظامی و جغرافیای سیاسی مورد بررسی قرار داد. دکترین نظامی و سیاسی استکبار جهانی با بررسی‌های عمیق و جامع خودشان برای استحکام قدرت استکبار دنیا را برنامه‌ریزی و تقسیم و سازمان‌دهی کردند و اعلام کردند به استکبار نکاتی که به تو دیکته می‌کنیم اگر کنترل نکنی پایه‌های قدرت تو متزلزل و به نابودی کشیده می‌شود.

دانشمندان نظام سیاسی دنیا و استکبار آمد دنیا را از لحاظ سیاسی نظامی و جغرافیایی سیاسی مورد

بررسی قرار داد و نکات مهم و استراتژیک دنیا را مشخص کرد.

در مجموع دنیا چهارده یا سیزده نقطه استراتژیک مشخص کرد و به استکبار فهماند و گفت اگر این سیزده چهارده نقطه استراتژیک به هر شکلی در بحران قرار بگیرد و از دست تو خارج باشد مطمئن باش در درازمدت تو شکست خواهی خورد.

باید همیشه مراقب و گوش به زنگ باشی که نقاط استراتژیک را کاملاً در اختیار داشته باشی، نگذاری از سیطره تسلط تو خارج بشود.

يك استدعا دارم از شما امت حزب الله به آن چه بر شما گذشته فکر کنید و این حدیث سلسله الذهب را هم مورد توجه خودتان قرار بدهید تکرار می کنم آقا علی ابن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: کلمه لاله الا الله حصنی هر کس وارد این کلمه بشود در حصن و حصار است و هر کسی که وارد این حصن شد از عذاب الهی در امان است بشرطها و شروطها و انا من شروطها گفت شرط وارد شدن به این دژ

مستحکم فولادی که مصون باشید از عذاب الهی ولایت ائمه‌ی اطهار است. چطوری می‌شود ولایت داشت؟ این را فکر کنید.

عرایضم تمام. من خواهش می‌کنم این را فکر کنید کسی که می‌خواهد در این حصن و حصار و دژ فولادین قرار بگیرد باید چطور کسی باشد؟

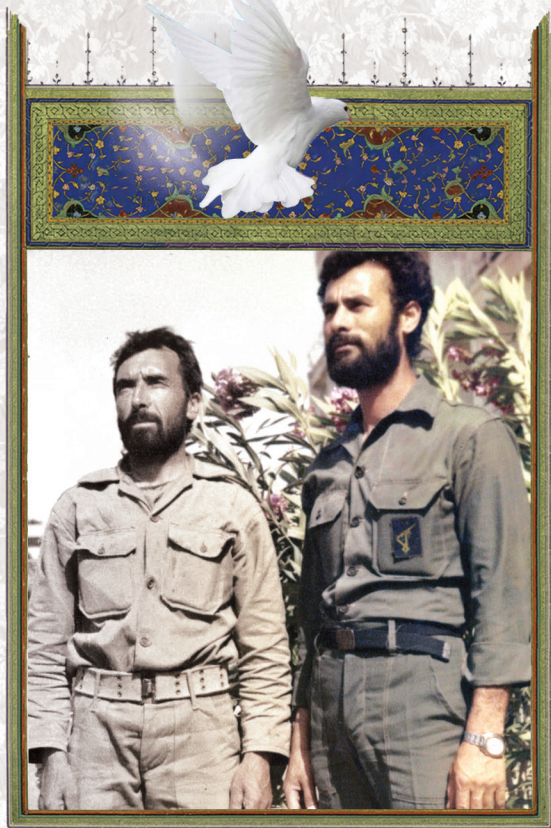
ولایت داشتن باید انسان چه مشخصاتی برای خودش ایجاد کند که ولایت داشته باشد؟

این مشخصات را و این معانی را همیشه در ذهنتان داشته باشید. این حدیث شریف را که افتخار ما امت است همیشه زمزمه کنید و نگاه کنید ببینید کی از این دژ فولادین دارید خارج می‌شوید؟

هرگاه که احساس کردید که دژ فولادین باز شده و احتمال رهایی است، بچرخید و نقطه ضعف را پیدا کنید. سریعاً آن را ببندید و اجازه ندهید به شما نفوذ بشود و شما را از این دژ فولادین جدا کند. و آن نیست؟ الا توجه به رهبریت، توجه به ولی امر مسلمین و توجه به رهنمودها دستورات و ارشادات او...^۱

۱- متن پیاده شده از سخنرانی شهید در روز پاسدار





فرازی از وصیتنامه

شهید

حال که خداوند متعال توفیق زیارت خانه‌ی خود را نصیب و روزی ما قرار داده و به لطف حضرت حق عازم مکه معظمه می‌باشم، لازم دیدم مطالبی را به‌عنوان وصیت بر روی کاغذ آورده و این وظیفه شرعی را هم بدین‌گونه جامه عمل

بپوشانم.

باشد که مورد رضایت خداوند متعال
قرار گیرد:

همان گونه که این انقلاب نورامیدی
است در دل مستضعفان جهان؛ خاری
است بر چشم مستکبران و زورمندان
عالم.

از این رو لازم است تا آخرین لحظه‌ی
زندگی و تا آخرین قطره خون، از این
نعمت خدادادی، یعنی انقلاب اسلامی
حفاظت و حراست نمود.

حفظ این انقلاب خاصّ عدّه و

دسته‌ای نیست، بلکه بر همه، چه زن و چه مرد لازم است.

خصوصاً بر ما که خود را پاسدار انقلاب اسلامی می‌دانیم، و بر شما و فرزندانم که امیدوارم خداوند عنایت کرده فرزندانمان را پیرو ولایت فقیه و روحانیت و مرجعیت آگاه قرار داده و همچون فرزندان شایسته اسلام خدمتگزار و علاقه‌مند و دلسوز به انقلاب و اسلام عزیز باشند.

آن‌گونه که رضایت آقا و مولایمان، صاحب عصر و زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فُرُجَهُ الشَّرِيفَ را کسب

نموده و خود را جزء نوکران و چاکران
درگاه آن حضرت قرار دهند.
پسرانم! خداوند در کارها نصرت
عنایتان کند.

سعی کنید همیشه در زندگی از روی
ایمان و اخلاص و تعهد شرعی اموری که
به شما محول می‌شود و یا اموری که شما
به دیگران محول می‌کنید را به درستی
عمل کنید.

ایثار و گذشت و اخلاق نیکو را
سرلوحه کار خود قرار داده و همیشه به

دیگران نیکی کنید و در همه امور و در همه حالات خداوند متعال را فراموش نکنید و او را ناظر بر اعمال خود بدانید و همیشه در کارهایتان و امورات زندگی خود چه کوچک باشد و چه بزرگ، از خداوند متعال کمک و یاری بجوئید چرا که هیچ امری بدون عنایت حضرت حق انجام نخواهد گرفت و او بهترین یار و یاور و بهترین کمک کننده به خلق است.

پسرانم! در زندگی یار و یاور یکدیگر

باشید و همیشه سعی کنید در خدمت
به یکدیگر از هم پیشی بگیرید.
به مادر نهایت احترام را قائل شده و او
را کمک کنید. خواهراتان را مورد لطف
خود قرار داده و آن‌ها را کمک کنید و
حامی آن‌ها باشید.
مواردی را که ذیل می‌نویسم سرلوحه
زندگی خود قرار دهید:
آنگاه که به دیگران نیکی می‌کنید
آن را از یاد ببرید.
آنچه را که برای خود نمی‌پسندید به

دیگران روا مدارید .
قرآن زیاد بخوانید و همیشه به یاد
خداوند باشید .
یاد ائمه اطهار را همیشه زنده نگهدارید
و پیرو واقعی آنها باشید .
سعی کنید با کار و کوشش و تحصیل
علم ، افرادی مفید و مؤثر برای جامعه و
اسلام عزیز باشید و از تنبلی و تن‌پروری
دوری کنید که شما را افرادی چون
انگل جامعه خواهد نمود .
علائق خود را به دنیا کم کنید و زرق

و برق دنیا شما را نفریید بلکه توجه خود
را همیشه متوجه آخرت نموده و اعمال
خود را در جهت رسیدن به کمال واقعی
قرار دهید.

والسلام علیکم
محمد جواد مهدیان پور